

اولین سؤالی که در مواجهه با چنین کتابی برای خواننده پیش می‌آید، این است که آیا این تاریخ تخصصی یک تاریخ تحلیلی است، یا فقط پشت سر هم گذاشتن اطلاعات موجود بر اساس توالی زمانی است؟ با یک تورق ساده می‌توان پی برد که این کتاب، اولاً، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران نیست، حتی تاریخ سیاسی مطبوعات نیز نیست، بلکه صرفاً تاریخ مبارزه در مطبوعات است. شاید به رشته تحریر در آمدن کتاب در دهه پنجاه که اوج فعالیت‌های سیاسی مردم، احزاب و گروه‌های سیاسی است، بر توجه بیش از حد نویسنده به مبارزه در مطبوعات مؤثر واقع شده باشد. خواهید گفت که مگر می‌توان تاریخ سانسور را جدا از تاریخ مبارزه بررسی کرد؟ و خواهیم گفت که مبارزه سیاسی هیچ رابطه ضروری با سانسور ندارد، همان طور که در دوران مشروطیت و در دوره‌هایی دیگر از تاریخ سیاسی ایران، مبارزه سیاسی در مطبوعات بدون سانسور پیش می‌رفته است. به همین دلیل، شأن گزارش از سانسور در کتاب بسیار کم رنگ است. بخش زیادی از حجم کتاب، به نقل وقایع تاریخی اختصاص یافته که به عنوان مقدمه‌ای بر مباحث دیگر می‌تواند قابل قبول باشد. بخش زیادی نیز به فرایند جریان‌های سیاسی و بده و بستن‌های مطبوعات با سیاست اختصاص یافته است. ولی حجم مطالب اختصاص یافته به سانسور، شاید به یک دهم مجموع کتاب نرسد. انتخاب عنوان توجه برانگیز کتاب، می‌تواند دلایل دیگری مثل کارکرد سیاسی همین کتاب، جلب توجه خوانندگان و سود بردن از یک عنوان تخصصی و برای علمی جلوه دادن کار داشته باشد. و ثانیاً این کتاب، تاریخ تحلیلی نیست چون به ذکر شواهد و مسایل تاریخی در باب مطبوعات اکتفا شده و توضیحات نیز صرفاً در جهت اثبات خفقان در تاریخ سیاسی ایران است.



تاریخ نویسی: مبارزه و تبلیغات

نقدی بر کتاب «تاریخ سانسور در مطبوعات ایران»

مجید محمدی

مجید محمدی، مهندس الکترونیک و کارشناس ارشد فلسفه، محقق و مترجم است.

● تاریخ سانسور در مطبوعات ایران

گوئیل کهن

تهران، انتشارات آگاه

جلد یکم: از ۱۲۵۳ ه. ق تا صدور فرمان مشروطیت

۱۳۶۳، چاپ دوم، ۲۶۶ ص

جلد دوم: از صدور فرمان مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی

۱۳۶۲، ۸۱۲ ص.

تحلیلی نبودن کتاب را در چند چارچوب می‌توان مطرح کرد:
الف. نویسنده به هیچ وجه به سانسور یعنی مفهوم، انواع، علت و سازوکار موجود در سانسور و تصور خود از آن نپرداخته است. برای ما روشن نیست که نویسنده با چه تصویری می‌خواهد تاریخ سانسور را گزارش کند. آیا کوتاه کردن خبر و مطالب به دست مأمور اداره سانسور، سانسور محسوب می‌شود یا کوتاه شدن مطلب به دست خود فرد مطبوعاتی؟ (سانسور رسمی و غیررسمی) آیا انتشار روزنامه و مجله برای گروهی خاص - مثل بولتن‌های محرمانه - را می‌توان نوعی سانسور به حساب آورد؟ آیا فروش اجباری مطبوعات که در دوره‌هایی رواج داشته و هنوز هم در برخی سازمانها - مثل ارتش - رواج دارد، نوعی سانسور مثبت است؟ آیا توقیف مجلات که جلد دوم این کتاب عمدتاً بدان پرداخته نیز جزو سانسور است؟ نویسنده در هیچ موضعی از کتاب به چنین مباحثی نمی‌پردازد. ولی از لابه‌لای مطالب می‌توان به دست آورد که سانسور از نظر نویسنده، هر گونه اعمال نظر بیرونی بر نویسنده مطبوعاتی یا مدیران مسئول و سردبیران مطبوعات است که از این نظر، در همه جای دنیا سانسور وجود دارد و به طور کلی، از آن گریزی نیست و تلاش نویسنده در

جهت ارتجاعی جلوه دادن ممیزان حکومتی مشکلی را حل نمی‌کند. نمونه‌ای از جملات حاکی از طرز تلقی نویسنده، در اظهار نظر وی در مورد نخستین قانون ممیزی قابل مشاهده است: «بشایرین، سانسوری که تا آن زمان بدون تدوین قانون و توسط اداره انطباعات دولتی بر چاپخانه‌ها و مطبوعات حکومت می‌کرد، از این پس بر پایه مواد (به اصطلاح) قانونی و از طریق دو مرجع، سایه نحس خود را می‌گستراند: ۱. دستگاه پلیس یا اداره نظمی، ۲. اداره مبارکه انطباعات» (ج ۱، ص ۱۰۰). نویسنده پس از ذکر اولین قانون ممیزی، به هیچ وجه به محتوای آن نمی‌پردازد و صرفاً با آوردن عباراتی مثل «سایه نحس» یا «به اصطلاح» آن را رد می‌کند. از نظر نویسنده، هر گونه قانون مطبوعاتی که یک رژیم نامطلوب آن را تنظیم کند، باید انکار شود و بحث در مورد مواد آن، نوعی سازش و مصالحه با خفقان محسوب می‌شود.

ب. نویسنده در بررسی تاریخ مطبوعات ایران، آن چنان مسایل سیاسی و عنوان «سانسور» را اصل قرار می‌دهد که از مسایل حرفه‌ای مطبوعاتی، سازمان مطبوعات، روابط روزنامه‌نگاران با دولت و روابط دولت با روزنامه‌نگاران و مجلات، زمینه‌های اجتماعی رشد یا عدم رشد مطبوعات، اقتصاد مطبوعات و مسایلی از این قبیل غفلت می‌کند، گویی که این مسایل هیچ تأثیری در تحولات و جزر و مدهای مطبوعاتی نداشته یا نمی‌توانستند داشته باشند. به همین دلیل است که عدم جذابیت و موفقیت یک مجله یا روزنامه، صرفاً به سانسور نسبت داده می‌شود: «روزنامه‌های دولتی حتی در بین مأموران و نمایندگان دولتی نیز خریدار چندانی ندارد و جذابیت ظاهری مطبوعات سانسور زده 'دولت علیه' نمی‌تواند نظرها را به خود جلب کند» (ج ۱، ص ۶۱).

ج. تئوری عمومی و اعلام نشده کتاب در مورد تاریخ مطبوعات در ایران آن است که هر آنچه در روزنامه‌ها و مجلات ایران چاپ شده، منفی بوده و شأن تبلیغاتی برای حکومت داشته است و هر جا که مطلبی خلاف حکومت می‌خواسته چاپ شود، با سانسور مواجه می‌شده است. رفع سانسور نیز فقط با سقوط نظام سانسور ممکن می‌شده است (مثل دوران مشروطیت). این تئوری را، هم در عناوین بخشها و فصلهای کتاب می‌توان دید، از جمله: «ظهور آزادی مطبوعات، همزمان با آخرین مراحل فروپاشی نظام سانسور» (ج ۲، ص ۴۷)، «روزنامه [مجلس، مطلقاً آزاد» (ج ۲، ص ۴۹)، «سانسورهای ارتجاعی» (ج ۲، ص ۷۰)، «انحلال وزارت انطباعات: محو سانسور چهل و چهار ساله» (ج ۲، ص ۸۴). «شدت سرکوب فکری» (ج ۱، ص ۲۸)، «انتشار روزنامه ملتی، بیگانه با ملت» (ج ۱، ص ۵۳) یا «گسترش تبلیغات حکومت و تعدد مطبوعات دولتی» (ج ۱، ص ۱۰۵) و هم در بررسیهای نویسنده در کتاب. از نظر نویسنده، افراد جامعه تقسیم می‌شوند به مستبدان و مخالفان استبداد. و چون «سخن ملت با سخن نظام استبداد و استثمار هیچ گاه نمی‌تواند یکسان باشد و مصالح یکی ضد منافع دیگری است» (ج ۱، ص ۵۳)، پس هر

روزنامه‌ای که در دوران حاکمیت استبداد منتشر شود، یا طرفدار حکومت است یا سانسور شده است. و در مجلات و روزنامه‌ها نیز مطالب به دو دسته مطلوب رژیم و مخالف رژیم تقسیم می‌شوند. در تصور نویسنده نمی‌گنجد که می‌توان مطالبی را در هر دوره از فعالیت‌های مطبوعاتی در هر جامعه‌ای یافت، - مانند برخی گزارشها، مطالب یا اخبار- که در چارچوب حب و بغضهای حکومت و گروه‌های سیاسی قرار نگیرند، حتی در حیطه مسایل سیاسی و اجتماعی.

د. چارچوب بحث نویسنده یک چارچوب مبارزاتی و بیانی‌ای است و همه چیز در قالب ارتجاع و پیشرو قرار می‌گیرد. به زعم نویسنده، هر روزنامه‌ای که از مساوات، آزادی، ترقی و عدالت دم زند، حتی اگر روش آن را نیز ارائه نکند، حتی اگر این شعار شأن مبارزه تبلیغاتی برای آنها داشته باشد، حتی اگر از این شعارها سوء استفاده کند، ترقی خواه است (رک. ج ۱، ص ۸۷). ارتجاع و انقلاب نیز در چارچوب یک تحلیل طبقاتی کم‌رنگ قرار می‌گیرد، «چرا که غاصبان حاکمیت مردم وابسته به منافع طبقاتی خود، در برابر هر گونه تحول سازنده، هر صدای حق طلبانه و هر قلم مسئول و آزادی خواه، به نحو کوبنده‌ای شدت عمل و واکنش نشان می‌دهند.» (ج ۱، ص ۹۷)، یا «قلمی که در جهت منافع مردم و مصالح کشور به کار رود و تضاد موجود بین نیروی پویای جامعه و قدرت واپسگرایانه و ضد ملّی طبقات فئودال و اشراف وابسته را نشان دهد و شکست اجباری و حتمی عامل ضد تکاملی و طبقه سلطه‌گر را آگاهانه تشریح کند...» (ج ۱، ص ۱۱۱). از عبارات فوق، بوی جبرگرایی تاریخی و دیالکتیک هگلی به خوبی استشمام می‌شود.

ه. نویسنده در گزارش وقایع تاریخی و نقش مطبوعات و ذکر حساسیت زیاد دستگاه نسبت به مطبوعات، دیدگاهی کاملاً رسانه سالار دارد. از نگاه او، مردم را با مطبوعات می‌توان به صحنه انقلاب کشاند (توسط انقلابیون) و مردم را می‌توان با سانسور سرکوب کرد (توسط حکومت). از این دیدگاه، مطبوعات برای حکومت و عوامل انقلابی، هر دو، یک ابزار تبلیغاتی هستند (ج ۱، ص ۱۰۵).

و. زبان کتاب، یک زبان بیانی‌ای است. استفاده از واژه‌هایی مانند «افشاگری» و مهم دانستن آن در نقش مطبوعات (ج، ص ۱۲۴)، «سرکوب» (ج ۱، ص ۲۸)، «براندازی» (ج ۱، ص ۸۱)، «انقلاب» (ج ۱، ص ۱۱۰)، «مقاومت توده‌ای» (ج ۱، ص ۱۳۹)، «اختنا» (ج ۱، ص ۱۶۸)، «یورش» (ج ۱، ص ۲۲۴)، «غارت» (ج ۲، ص ۱۵)، «ارتجاعی» (ج ۲، ص ۵۵)، «نیرنگ» (ج ۲، ص ۱۵۶)، «جبهه‌گیری» (ج ۲، ص ۳۳۹) و «خیانت» (ج ۲، ص ۵۱۵)، بر شیوه غیر تحلیلی برخورد نویسنده با حوادث بارز در تاریخ سیاسی مطبوعات دلالت می‌کنند.